

نقش استعمار انگلیس در جدایی بحرین از ایران

● دکتر قربانعلی کنارودی*

چکیده

بحرین، مجمع‌الجزایری واقع در خلیج فارس است که در همسایگی سه کشور ایران، عربستان و قطر قرار دارد. بحرین از گذشته‌های دور (۲۰۰۰ سال) تحت حاکمیت ایران بوده است. از اوایل قرن نوزدهم انگلیس با بهانه‌های مختلف به دخالت و نفوذ در بحرین پرداخت و این بخش از قلمرو تاریخی ایران را ابتدا با تمهیداتی از ایران جدا و سپس تحت‌الحمایه خود کرد، تا اینکه بحرین در سال ۱۹۷۱ م / ۱۳۴۹. ش به عنوان کشوری مستقل در سازمان ملل متحد شناخته شد. پژوهش حاضر بر آن است تا با تکیه بر روش کتابخانه‌ای و تجزیه و تحلیل اطلاعات بر اساس روش تحقیق تاریخی و متکی بر توصیف، تطبیق و تحلیل محتوا، به روند دخالت انگلیس در بحرین و جدایی آن از ایران بپردازد.

مقدمه

سابقه تاریخی مالکیت ایران بر بحرین

بحرین در دوران سلسله هخامنشی به تصرف ایران در آمد.^۱

در دوره ساسانیان رقابت بین حاکمان عرب ساحل جنوبی خلیج فارس و فرمانروایان ساسانی بر سر مجمع‌الجزایر بحرین شدت گرفت، زیرا این مجمع‌الجزایر در ارتباط دریایی بین خاورمیانه و هند و مصر نقش مهمی داشت.^۲ اردشیر پس از آن که شاه موصل را کشت، به عمان و بحرین و یمامه رفت تا سَنَطْرُق (پادشاه بحرین) به جنگ او آمد و در جنگی با اردشیر

کشته شد و اردشیر بحرین را ویران کرد.^۳ وی شهر فوران اردشیر را در بحرین ساخت.^۴ با به قدرت رسیدن شاپور دوم (۳۰۹-۳۳۷ ق م) بسیاری از عرب‌های ساکن نواحی بحرین و کاظمه سر به شورش برداشتند و به اَبَر شهر و اردشیر خره (فیروزآباد کنونی) حمله کردند.^۵ شاپور شخصاً با نیروی دریایی ایران در خلیج فارس با مهاجمین جنگ و آنان را مغلوب کرد.^۶ با به قدرت رسیدن انوشیروان، وی کشور را به چهار بخش تقسیم کرد و هر قسمت آن را به یکی از افراد مورد اعتماد خود سپرد «... یک بخش خراسان و سیستان و کرمان بود، بخش دوم اصفهان و قم و ناحیه جبل و آذربایجان و ارمستان بود، بخش سوم فارس و اهواز تا بحرین و بخش چهارم عراق تا مرز کشور روم».^۷ در این دوره حاکمیت ایران بر مناطق جنوبی خلیج فارس و به ویژه بحرین توسط مرزبانی اعمال می‌شد که از طرف شاهان ساسانی منصوب می‌شدند. تسلط ایران بر بحرین تا پایان حکومت ساسانیان ادامه داشت و از مراکز مهم بازرگانی خلیج فارس محسوب می‌شد.

با ورود اسلام به ایران، عمر بن خطاب، عثمان بن ابی العاص را به فرمانداری بحرین انتخاب کرد.^۸ پس از آن که مردم کوفه به اطاعت از عبدالله بن زبیر در آمدند، وی کارگزارانی به یمن و عمان و بحرین فرستاد. در دوران دیالمه و آل بویه بحرین تحت حاکمیت این دو سلسله بود و پس از دیلمیان، سلجوقیان بر بحرین دست یافتند.^۹ با ورود مغولها به ایران، کیش و بحرین و قطیف نیز همراه با بقیه ایران به تصرف آنها درآمد.^{۱۰} مؤلف کتاب جغرافیایی نزهة القلوب و از معاصرین مغول نیز می‌نویسد: «و در این بحر جزایر بسیار است و آنچه مشهور و از حساب ملک ایران شمراند و مردم نشین: هرموز و قیس و بحرین و خارک و ... است».^{۱۱} به دلیل اهمیت اقتصادی این ناحیه دائماً بین حکام محلی آل اینجو و آل مظفر درگیری و اختلاف وجود داشت.^{۱۲} در عهد حکومت سلغور شاه جزایر خلیج فارس و از جمله بحرین به تصرف پسرش تورانشاه (۸۹۰ هجری قمری) درآمد و بدین ترتیب از تابعیت امرای آق قویونلو خارج شد. از این زمان این مناطق در دست فرزندان سلغور شاه اداره می‌شد تا اینکه پرتغالی‌ها بر جزایر و سواحل خلیج فارس تسلط پیدا کردند.^{۱۳}

همزمان با ظهور صفویه در ایران، پرتغالی‌ها که به دنبال ثروت بودند، با ورود به خلیج فارس و جزایر آن و تصرف هرمز به عنوان یکی از مهمترین مراکز اقتصادی جنوب کشور، با حاکمان محلی جنوب به مبارزه برخاستند. در هنگام حمله آلبو کرک پرتغالی حکومت هرمز در دست مردی به نام خواجه عطا بود که از غلامان بنگالی توران شاه حاکم هرمز بود که با عنوان نایب السلطنه و همه کاره هرمز سالی دو هزار اشرفی و هدایای دیگر به دربار شاه اسماعیل صفوی می‌فرستاد.^{۱۴} پرتغالی‌ها توانستند بنادر و جزایر امیر هرمز را فتح کنند، اما بر بحرین مسلط نشدند و تنها توانستند در برخی نواحی مهم خلیج فارس مانند بحرین و قطیف و صحار دست به تاسیس تجارتخانه

بزینند.^{۱۵} ظاهراً در سال ۹۴۷ هجری بحرین به تصرف نیروهای عثمانی در آمده بود زیرا در این سال سفیری از ایران برای ملاقات با نایب‌السلطنه پرتغال در گوا فرستاده شده بود تا از او برای باز پس گیری بصره و بحرین از دست عمال عثمانی استمداد نماید.^{۱۶} از وقایع مهم سال ۱۰۱۰ هجری برابر با ۱۶۰۲ میلادی قیام مردم بحرین در برابر پرتغالی‌ها بود. این حرکت اساس فرمانروایی پرتغالی‌ها را در خلیج فارس متزلزل ساخت. حکمران جدید بحرین رئیس رکن‌الدین مسعود که ناتوانی و زورگویی‌های پرتغالی‌ها را در خلیج فارس و سواحل آن می‌دید به فکر افتاد تا بحرین را از سلطه پرتغالی‌ها برهاند و به همین منظور با یاری مردم و درخواست کمک از یکی از متنفذان فارس به نام خواجه معین‌الدین فالی به این اقدام دست زد. خواجه معین‌الدین نیز از الله‌وردی خان حکمران فارس درخواست کمک نمود. والی فارس در ظاهر به عنوان کمک به رکن‌الدین و در باطن به قصد تصرف بحرین سربازان خود را در اختیار خواجه معین‌الدین گذاشت. خواجه معین‌الدین به همراه سربازان و افراد محلی فال و اسیر و مرودشت به بحرین حمله کرده و آن را متصرف شده و رکن‌الدین مسعود را هم کشت.^{۱۷} در سال ۱۰۱۱ هجری برابر با ۱۶۰۳ میلادی نمایندگان از سوی دربار اسپانیا که در فکر تصرف بحرین و مداخله در جنوب ایران بودند صورت گرفت. اما سرسختی شاه عباس و قاطعیت او تلاش نماینده اسپانیا را ناکام گذاشت. در سال ۱۰۲۷ هجری نیز مجدداً دولت پرتغال خواستار بندر گمبرون و بحرین شد تا متقابلاً کشتی‌های پرتغالی راه تجارت دریایی دولت عثمانی را در دریای سرخ ببندند. اما باز شاه عباس صریحاً جواب داده که گمبرون در خاک ایران و متعلق به کشور ایران است و بحرین را هم گرفته و به هیچ وجه پس نخواهد داد.^{۱۸} در اواخر قرن ۱۶ میلادی و در زمان شاه صفی آخرین تلاشهای پرتغالی‌ها برای گرفتن امتیاز از ایران صورت گرفت. آنها از دولت ایران بندر کنگ در شمال شرقی بندر لنگه را جهت دایر کردن قلعه و دارالتجاره و همچنین نیمی از عایدات صید مروارید در بحرین را در مقابل دست کشیدن از تمامی دعاوی پیشین خود نسبت به جزایر و سواحل خلیج فارس خواستار شدند.^{۱۹} این امر با رقابت شدید هلندی‌ها و انگلیسی‌ها در خلیج فارس همراه و هم‌زمان شد.

شاید بتوان گفت از همین زمان انگلیسی‌ها تلاش کردند در خلیج فارس و ایران نفوذ کنند. اگر چه ابتدا حاکمان صفوی نظر مساعدی به انگلیسی‌ها نداشتند، اما از دوره شاه عباس و به کمک رابرت شرلی نمایندگان کمپانی انگلیسی هند شرقی به ایران آمده و برای نخستین بار توانستند سه فرمان از شاه عباس مبنی بر کمک و مساعدت حاکمان جنوب کشور به کشتیهای تجاری انگلیسی در بنادر جنوبی بگیرند.^{۲۰} در جنگهای شاه عباس و پرتغالی‌ها، کمپانی هند شرقی به کمک قوای شاه عباس آمد. از این رو بعد از بیرون راندن پرتغالی‌ها، انگلیسی‌ها اجازه یافتند در بندر گمبرون تجارتخانه‌ای برپا نموده و فعالیتهای بازرگانی خود را توسعه دهند.^{۲۱} در اواخر حکومت صفویه

خلیج فارس صحنه تاخت و تاز دزدهای دریایی عمان و مسقط شد. در ۱۷۲۰م/ ۱۰۹۹ اعراب مسقط با استفاده از بروز جنگ‌های داخلی در ایران تعدادی از جزایر ساحلی ایران و از آن جمله قشم را تصرف کردند،^{۲۲} دولت انگلیس سعی داشت با ایجاد خصومت بین قدرت‌های منطقه، از وحدت آنان جلوگیری کند و به تثبیت مواضع خود بپردازد.^{۲۳} اما سرانجام قبیله‌ای از اعراب ایران به نام «هوله» حکمرانی بحرین را به دست آوردند.

در سال ۱۷۳۵ نادرشاه از نماینده شرکت هند شرقی انگلیس خواست چند فروند کشتی در اختیار او قرار دهد تا تسلط ایران بر خلیج فارس را تثبیت کند و در سال ۱۷۳۷م دستور خرید ناوهای کوچکی از هلندی‌ها و انگلیسی‌ها را داد و عده‌ای ملاح را به استخدام در آورد و فرماندهی این ناوگان را به یکی از سرداران خود به نام لطیف‌خان سپرد. ناوگان دریایی او توانست بحرین را تصرف و این مجمع‌الجزایر را از وجود اعراب مسقط و عمان پاک کند.^{۲۴} لطیف‌خان پس از تصرف بحرین حکومت آن را به ناصرخان آل مذکور سپرد.^{۲۵} اگر چه نادر به وسیله این ناوگان توانست بر شورشیان عمان و مسقط پیروز شود، با این وجود عملیات جنگی وی که همزمان با جنگ‌های ایران و عثمانی بود، بدون حصول نتیجه باقی ماند.^{۲۶}

اقتدار انگلیسی‌ها در خلیج فارس و بحرین

با روی کار آمدن کریم‌خان و تقویت نیروی دریایی ایران به منظور توسعه تجارت که بر اثر دزدی‌های دریایی و عدم امنیت به خطر افتاده بود، به موجب فرمانی در سال ۱۷۶۳م امتیازاتی در خلیج فارس به انگلیس داده شد. نماینده بازرگانی انگلیس در خلیج فارس، آندرو پرایس، نماینده‌ای به نام توماس دارن فرد^{۲۷} را در رأس هیأتی به شیراز فرستاد و این امر موجب تحکیم موقعیت و بسط نفوذ استعماری آنان گردید و به دنبال این فرمان، بوشهر مرکز تجارتی انگلیس شد.^{۲۸} این در حالی است که هیأت نمایندگی انگلیس قبل از دیدار با کریم‌خان با عقد قراردادی دوازده ماده‌ای با شیخ سعدون حاکم بوشهر، در صدد برآمد تجارت بندر را در دست خود بگیرد.^{۲۹} فعالیت تجاری کمپانی انگلیسی در ۱۷۶۳ در بوشهر آغاز شد و این شهر بزودی به صورت مرکزی برای فعالیت‌های سیاسی انگلیس درآمد. دولت انگلیس به دنبال تصرف ناکام خارک در مبارزه با میر مهنا در ۱۸ ژوئیه ۱۷۶۸ میلادی مورد خشم کریم‌خان قرار گرفت و به دنبال این امر ضمن توقیف یکی از کشتی‌های انگلیسی و زندانی کردن کارکنان آن، دستور اخراج کلیه اتباع انگلیسی هم صادر شد^{۳۰} و تجارتخانه انگلیسی‌ها در بوشهر نیز به فرمان کریم‌خان بسته شد؛^{۳۱} کمپانی هند شرقی انگلیس نیز به ناچار مقر خود را از بندر گمبرون به بصره انتقال داد.^{۳۲} شاید بتوان گفت علاوه بر تعلل و

عقب نشینی نیروهای انگلیسی در برابر میر مهنا و محاصره جزیره خارک، تلاشهای دولت فرانسه در بصره برای مذاکره با ایران و تعهد آنها در مقابل کسب امتیاز کمتر از انگلیسی‌ها در قبال انحصار تجارت ابریشم و پشم و از سوی دیگر برای جلوگیری از خروج پول طلا از سوی انگلیسی‌ها، موجب شد کریم‌خان ضمن صدور فرمانی مبنی بر ممنوع بودن هرگونه تجارت با خارجی‌ها بوسیله پول طلا، همکاری با انگلیس را نیز متوقف نماید.^{۳۳}

پس از مرگ کریم‌خان، جعفرخان به موجب فرمانی در سال ۱۲۰۲/۱۷۸۷م به نماینده انگلیسی مقیم بصره برای تجارت در سراسر ایران امتیازاتی داد که به مراتب از امتیازات اعطایی کریم‌خان بیشتر بود. جعفرخان به تمامی سرداران و ماموران جمع آوری حقوق گمرکی چنین حکم کرد که با عمال انگلیسی که برای تجارت به مملکت ما وارد و مشغول تجارت می‌شوند نهایت همکاری و همراهی را نموده و به هیچ وجه از ایشان مطالبه مالیات و حق راهداری ننمایند و همچنین ورود هر نوع و هر مقدار از کالاهای انگلیسی و فروش آن در هر نقطه ایران آزاد است.^{۳۴}

استقرار آل خلیفه^{۳۵} در بحرین که ابتدا به دنبال امکانات بیشتر و وضع بهتر به طرف سواحل خلیج فارس حرکت کردند و در آنجا ساکن شدند و سپس خود را تحت حمایت ایران قرار دادند، شروع فصل تازه‌ای در بحرین بود. در سال ۱۷۸۳ به دنبال مرگ کریم‌خان و اختلاف بر سر جانشینی او در ایران، قبیله بنی‌عتوب که آل خلیفه شعبه‌ای از آن بودند، از شبه جزیره عربستان به بحرین آمدند و کنترل آنجا را با استفاده از هرج و مرج داخلی ایران در دست گرفتند.^{۳۶}

با روی کار آمدن آقا محمدخان قاجار، به هرج و مرج پس از مرگ کریم‌خان پایان داده شد. در این زمان بحرین به تصرف ایران در آمد و شیخ نصرخان از رؤسای عشایر طرفدار ایران به حکومت بحرین منصوب شد.^{۳۷} قدرت دیگری که در آن زمان در ساحل جنوبی دریای عمان و خلیج فارس، عرض اندام می‌کرد، سلطنت مسقط و عمان بود. این کشور با نیروی دریایی نسبتاً نیرومندی که داشت، قدرت خود را تا سواحل شرقی آفریقا گسترده بود؛ و گاه و بی‌گاه نیز به جزایر و بنادر ایرانی دست‌اندازی می‌کرد.

سیاست دولت ایران در این زمان جلوگیری از تسلط هر قدرتی در بحرین بود. انگلیس تلاش داشت با افزایش اختلاف منطقه‌ای به توسعه طلبی خود پردازد و از این رو امام مسقط را تشویق به لشکر کشی به قشم و هرمز کرد.^{۳۸} در ۱۸۰۱ م نماینده انگلیس، سر جان مالکوم، علاقه زیادی به تملک یک جزیره در خلیج فارس نشان داد و تلاش داشت فتحعلیشاه را به واگذاری این جزیره به انگلستان تشویق کند، هر چند تلاش او موفقیتی به دنبال نداشت، اما وی مسئله تصرف جزیره خارک را مد نظر قرار داد و تصور می‌کرد خارک از موقعیت بهتری برخوردار است.^{۳۹} در سال ۱۸۰۱ م بحرین مورد حمله امام مسقط قرار گرفت و اشغال شد، اما

در سال ۱۸۰۲ م بار دیگر شیخ بحرین بر این سرزمین مسلط شد. قدرت روزافزون وهابی‌های^{۴۱} وابسته به انگلیس در بحرین و سواحل خلیج فارس که موجب عدم رضایت دولت ایران و نیز سلطنت مسقط بود، سبب حوادث بسیاری در خلیج فارس شد؛ به طوری که در سال ۱۸۱۷ م امام مسقط نماینده‌ای به نام شیخ علی را به دربار ایران فرستاد و تلاش کرد این مطلب را در ذهن درباریان ایران القاء کند که انگلستان خیال تصرف بحرین را دارد و از دربار ایران تقاضای کمک کرد تا به فعالیت وهابی‌ها که غیرمستقیم مورد حمایت انگلیس بودند پایان دهد. در این زمان چون هنوز انگلستان نظر قطعی نسبت به بحرین اتخاذ نکرده بود، اظهارات امام مسقط زیاد مورد توجه قرار نگرفت، اما از آنجا که نفوذ وهابی‌ها برای فتح‌علیشاه نگران‌کننده بود، فرمانی برای سیدسعید (امام مسقط) صادر نمود و در آن اظهار علاقه نمود که اهالی بحرین را از تجاوز دشمن دین (وهابی‌ها) رها کند و محمدعلی قاجار را نیز به فرماندهی قوایی که قرار بود والی فارس در اختیار امام مسقط قرار دهد انتخاب کرد، اما این وضعیت در اداره بحرین تغییری ایجاد نکرد.

از سال ۱۸۱۸ م مصری‌ها در الاحساء (بحرین) به مبارزه با وهابی‌های وابسته به انگلیس پرداخته و چون معلوم شد شیخ بحرین به دزدان دریایی (قاسمی‌ها)^{۴۱} کمک می‌کند، به همین سبب در مکاتبات مربوط به تهیه مقدمات سرکوبی دزدان دریایی و اعزام قوا و تهیه پایگاه در خلیج فارس نام بحرین نیز به میان آمد و تعیین تکلیف این جزیره از حیث منافع انگلیس مورد توجه قرار گرفت. این مطلب بهانه بسیار خوبی برای دخالت در خلیج فارس به دست انگلیس داد به ویژه آنکه، فعالیت آن‌ها خطوط ارتباطی و تجارتي انگلیس در شرق را به خطر می‌انداخت. سیاست انگلیس از این زمان در مورد بحرین در حال شکل گرفتن بود، به طوری که بعضی مقامات انگلیسی هند از سال ۱۸۱۸ م به بعد رسماً طرفدار فکر واگذاری بحرین به امام مسقط بودند. امام مسقط در این زمان برای سیادت بر بحرین نقش دوجانبه‌ای را در مقابل ایران و انگلیس بازی نمود.

در سال ۱۸۱۹ م کاپیتان بروس، فرمانده ناوگان انگلیسی در خلیج فارس، قراردادی با والی فارس حسنعلی میرزا فرمانفرما امضا کرد و در این قرارداد حفظ امنیت خلیج فارس و بحرین به انگلیس واگذار شد.^{۴۲} دولت انگلیس در این زمان تصمیم گرفت به منظور سرکوبی دزدان دریایی به خلیج فارس لشکر کشی نماید و عملیات جنگی به وسیله ژنرال کیو^{۴۳} در تمام مناطقی که دزدان دریایی در آن فعالیت داشتند، آغاز شد. بعد از سرکوبی دزدان دریایی قراردادی به نام قرارداد عمومی صلح (قرارداد اساسی) بین فرمانده انگلیسی و رؤسای دزدان دریایی در ۸ ژانویه ۱۸۲۰ / ۱۱۹۸ ش. منعقد گردید که بعدها غالباً رؤسای اعراب ساحلی و از جمله شیخ بحرین در ۱۵ مارس ۱۸۲۰ به قرارداد مذکور ملحق شدند.^{۴۴} در تاریخ بحرین

این اولین باری بود که انگلیس با حاکمان بحرین، بدون اجازه دولت ایران، ارتباط برقرار کرد.^{۴۵} این امر مقدمه‌ای بر جدایی بحرین از ایران و تحت‌الحمایه انگلیس شدن آن بود.

موافقتنامه دو جانبه انگلیس با بحرین حاوی سه ماده است که در واقع مفاد قرارداد صلح عمومی را تصریح و تأیید می‌کند. به موجب ماده یک شیوخ بحرین متعهد شدند اجازه ندهند در بحرین و جزایر وابسته به آن کالایی که به وسیله دزدان دریایی و یا غارت به دست آورده شده به فروش رسد. در ماده دو تحویل زندانیان هندی به انگلستان مطرح شد؛ و در ماده سه مفاد قرارداد عمومی صلح تأیید شد. در همین سال ایران شروع به تدارک برای اعزام نیرو به بحرین نمود و برای عبور از خلیج فارس از مقامات انگلیس و امام مسقط درخواست کرد چند فروند کشتی در اختیارش قرار دهد، اما انگلستان با اتخاذ روش دوگانه‌ای، یک بار برای جلب رضایت شیخ حاکم، در سال ۱۸۲۰ م ادعای مالکیت ایران بر بحرین را رد و دو سال بعد با عقد موافقت‌نامه‌ای با فرماندار فارس، نماینده انگلستان در بوشهر حق مالکیت ایران بر بحرین را تأیید کرد.^{۴۶}

از سال ۱۸۳۰ به بعد، انگلیس با تکیه بر نیروی دریایی خود، درصدد بود به عنوان مبارزه با برده‌داری، سیادت دریایی خود را در جهان گسترش دهد.^{۴۷} این اقدام انگلیس بیشتر جنبه سیاسی داشت.^{۴۸} در حدود سال ۱۸۴۰ م به دلیل تلاش‌های نماینده انگلیسی مقیم در بوشهر و ناوهای انگلیسی در خلیج فارس فعالیت دزدان دریایی به شدت تنزل یافت.^{۴۹} در ۲۰ دسامبر ۱۸۴۱ انگلیس با کشورهای اروپایی چون فرانسه، روسیه، اتریش و پروس قراردادی را منعقد و در آن از دولت ایران درخواست کرد ورود و خروج بردگان را از خلیج فارس و دریای عمان ممنوع کند، اما از آنجا که محمد شاه این موضوع را وسیله‌ای برای اعمال نفوذ انگلیس در ایران می‌دید، مخالفت علمای دینی را بهانه قرار داده و از پذیرفتن این درخواست امتناع کرد.^{۵۰}

بعدها در سال ۱۲۲۲/۱۸۴۳ انگلیسی‌ها شیخ‌نشین‌ها و رهبران قبایل را که در سال ۱۱۹۸/۱۸۲۰ «قرارداد اساسی» را امضاء کرده بودند وادار کردند سند دیگری را به نام «موافقت‌نامه در جهت قطع عملیات نظامی در دریا» امضاء کنند که منظور از آن متوقف کردن جنبش‌های ضدانگلیسی در خلیج فارس بود.^{۵۱} به دنبال آن انگلیسی‌ها جزایر سقوطی، کوریا مورییا و مسیرا را تصرف کردند.^{۵۲}

در سال ۱۸۴۷ م شیخ بحرین به منظور جلوگیری از تجارت برده معاهده‌ای با انگلیسی‌ها بست و اندکی بعد مأمورین انگلیسی به دولت خود پیشنهاد کردند بحرین را تحت‌الحمایه انگلیس قرار دهد، اما این پیشنهاد رد شد.^{۵۳} مخالفت انگلستان با ادعای ایران بر سر بحرین تا زمان حکومت ناصرالدین شاه ادامه داشت و دولت انگلیس تمامی فعالیت‌های دولت ایران در خلیج فارس را مخالف مصالح انگلیس در بحرین می‌دانست و نیروی دریایی ایران را سبب آشوب در این ناحیه

تلقی می‌کرد.^{۵۴} در سال ۱۸۵۱ دولت انگلیس که قبلاً از قبول تقاضای ایران در مورد فروش چند کشتی کوچک جنگی برای محافظت از سواحل جنوبی ایران خودداری کرده بود، این بار نیز صراحتاً به مخالفت با تاسیس نیروی دریایی ایران در خلیج فارس پرداخت و ناصرالدین شاه قاجار که تصمیم به خرید چند کشتی جدید از آلمان و استخدام ملوانان آلمانی داشت، به دلیل فشارهای شدید مقامات انگلیسی، ناچار شد با لغو سفارش خرید و خاتمه خدمت ملوانان آلمانی، معجز صدور بازرسی کشتی‌های ایرانی را از سوی ناوگان انگلیسی صادر کند و شرط این کار را حضور و نظارت یک مأمور ایرانی در عرشه ناو انگلیسی قرار دهد.^{۵۵} این مسئله نفوذ انگلیس در خلیج فارس را افزایش داد به طوری که انگلیسی‌ها به صورت دائم ناوگانی در بحرین مستقر کردند.^{۵۶} تلاش‌های امیرکبیر برای اعمال حاکمیت ایران بر بحرین با مرگ وی ناتمام ماند.

تحت‌الحماگی رسمی بحرین به دنبال ادعاهای سیاسی ایران و عثمانی بر بحرین صورت تحقیق به خود گرفت. در ۳۱ مه ۱۸۶۱ قراردادی بین شیخ محمد بن خلیفه (شیخ بحرین) و فیلیکس جونز نماینده سیاسی انگلستان بسته شد که به موجب آن مجمع‌الجزایر بحرین رسماً تحت‌الحمایه انگلیس شد.^{۵۷} به موجب این قرارداد شیخ بحرین اولاً صحت و اعتبار تمامی معاهدات سابق را پذیرفت و ثانیاً وعده داد به شرط حمایت انگلیس در مسائل خارجی بحرین، از جنگ و دزدی در دریا و تجارت برده خودداری کند و در مراعات سیاسی خود با هر قدرتی حکمیت انگلیس را بپذیرد و به انگلیسی‌ها اجازه فعالیت تجاری آزاد در بحرین را بدهد.^{۵۸} به دنبال همین قرارداد بود که به محض این که عثمانی در ۱۸۷۱ به فکر تصرف بحرین افتاد، از حمایت انگلیس برخوردار شد.^{۵۹}

دولت انگلیس در برابر اعتراض ایران به مفاد این قرارداد حضور دزدان دریایی و برقراری امنیت در خلیج فارس را بهانه کرد و بر تسلط خود بر منطقه ادامه داد و پنج کنسولگری در مسقط، کویت، بحرین، بوشهر و بندر عباس ایجاد کرد که در برابر ایران از خواسته‌ها و مطامع انگلیس، دفاع و حمایت کنند.^{۶۰} در سال ۱۸۸۰ م شیخ عیسی حاکم بحرین ضمن عقد معاهده‌ای با انگلیس متعهد شد که بدون نظر انگلیس هیچ قراردادی با دولتی دیگر منعقد نکند و تنها به دولت انگلیس اجازه دایر کردن کنسولگری و مخزن زغال سنگ دهد.^{۶۱} در همین سال‌ها بود که تجارت اسلحه برای قبایل سرکش ایران و عشایر افغانستان، جایگزین برده‌داری شد و این موضوع سبب شد منافع مشترک ایران و انگلیس به خطر افتد. بخشی از این سلاح‌ها بین عشایر داخلی عمان توزیع می‌شد و قسمت اعظم آن به بحرین و قطر و کویت فرستاده و بخشی هم وارد خاک ایران و عثمانی می‌شد.^{۶۲} لذا در سال ۱۹۰۰ م نماینده سیاسی انگلیس به منظور مبارزه با قاچاق اسلحه در بوشهر مقیم شد و بدون هیچ اعتراضی به فعالیت خود ادامه داد.^{۶۳}

در سال ۱۹۰۶م انگلیس ضمن عقد پیمانی با حاکم بحرین، این کشور را به قیمومیت خود درآورد.^{۶۴} ایران پس از عضویت در جامعه ملل (۱۹۲۰م/ ۱۳۰۰ش) در سال ۱۹۲۷م/ ۱۳۰۶ش ادعای مالکیت خود بر بحرین را مجدداً مطرح کرد. برخی پژوهشگران «انعقاد قرارداد جده» بین انگلیس و امیر حجاز را دلیل این ادعای ایران دانسته‌اند،^{۶۵} چرا که طبق این قرارداد ابن سعود پذیرفت بحرین تحت‌الحمایه انگلیس باشد و اقدام ایران در واقع اعتراضی به این موضوع بود.^{۶۶} در حقیقت ایران قرارداد مذکور را مغایر با حق حاکمیت خود بر بحرین و تمامیت ارضی خود، می‌دانست. در اعتراض به این قرارداد و در همین سال دولت ایران یادداشت شدیدالحنی را توسط وزیر امور خارجه برای رابرت کلایو، وزیرمختار انگلیس در تهران ارسال و بر حاکمیت مطلق ایران بر بحرین تأکید کرد و ضمن آن رونوشتی از این اعتراض برای جامعه ملل فرستاده شد.^{۶۷} اما وزیر امور خارجه انگلیس (آستن چمبرلین) یکسال بعد طی یادداشتی به جامعه ملل اعتراض ایران را بی اساس دانست و عنوان کرد بحرین کشور مستقلی است که مشترکات جغرافیایی و نژادی با ایران ندارد.^{۶۸} در زمان حکومت رضاشاه زمانی که در سال‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۳۴م شیخ بحرین، امتیاز استخراج نفت را به شرکت‌های انگلیسی و امریکایی واگذار کرد، ایران مجدداً به این اقدام اعتراض شدیدی کرد^{۶۹} که البته این اعتراض نیز بیشتر در حد یک اعتراض دیپلماتیک بود و از آن فراتر نرفت. گزارش‌های محرمانه و همچنین شکایات چندی از اتباع ایرانی ساکن در بحرین از ورود غیر قانونی انگلیس به جزایر جنوبی ایران گرفته تا دخالت در امور بحرین و جمع‌آوری شیوخ منطقه و مذاکره با آنها در جهت ایجاد امارت‌های مستقل و قدغن نمودن تدریس زبان فارسی در مدارس بحرین، در سال‌های ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۲ شمسی موجود می‌باشد که موید این نکته است که تلاشی جدی جهت حفظ این بخش از کشور صورت نگرفت.^{۷۰}

در زمان حکومت محمدرضاشاه، نخست‌وزیر احمد قوام در سال ۱۹۴۷م/ ۱۳۲۶ش از سوی مجلس برای پی گیری مجدد مسئله حاکمیت ایران بر بحرین تحت فشار قرار گرفت.^{۷۱} مجلس ایران از نخست‌وزیر و روزنامه‌ها می‌خواست درباره حق حاکمیت ایران بر بحرین اقدام عاجلتری نمایند. یکسال بعد وزیر امور خارجه ایران، اظهار کرد تمام قراردادهای بحرین با دولت‌های دیگر را رد می‌کند، چرا که حق حاکمیت ایران در این قراردادها نادیده گرفته شده است. به دنبال این مطلب ایران به سازمان ملل شکایت کرد و جایزه کلانی برای کسی در نظر گرفته شد که بتواند حاکمیت ایران بر بحرین را ثابت کند.^{۷۲} در سال ۱۹۶۷م/ ۱۳۴۶ش که انگلیس در نظر داشت به دولت‌های خلیج فارس استقلال بدهد، مسئله بحرین، مجدداً در صدر مسائل سیاسی قرار گرفت. اگر چه ادعای ایران نسبت به مالکیت بحرین تا



سال ۱۹۷۱م/ ۱۳۴۹ش همچنان ادامه داشت اما در این سال ایران پذیرفت درباره سرنوشت بحرین همه پرسسی به عمل آید و به بهانه همه پرسسی این قسمت از خاک ایران از کشور مادر جدا شد. به زعم برخی اندیشمندان، شاید محمدرضا پهلوی به خوبی از بهای گزاف دعاوی و جنگ‌های طولانی مدت بر سر بحرین واقف بود.^{۷۳} در این مدت بین نمایندگان دولت ایران و سفیر انگلیس بر سر بحرین ملاقات‌هایی نیز صورت گرفت.^{۷۴} علم در بخشی از خاطرات خود به موضوع رفتارندم بحرین و برخورد او تانت، دبیرکل سازمان ملل با این موضوع اشاره می‌کند.^{۷۵} تلاش‌های ایران کمافی‌السابق در حد همین ملاقاتها و مذاکرات بی نتیجه باقی ماند و در نتیجه پس از اجرای همه‌پرسی مختصر از سران بعضی قبایل، بحرین مستقل اعلام شد و محمدرضا شاه قبول این مسئله را نشانی از سیاست صلح‌جویانه و مسالمت‌آمیز خود تلقی نمود.^{۷۶} اگرچه از اینکه آیندگان به خاطر مسئله بحرین او را خائن بخوانند، همواره بیم داشت!!!^{۷۷}

نتیجه‌گیری

یکی از مسائل تنش‌زا بین ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی اختلاف بر سر حاکمیت بحرین بود. آنچه از لابلای منابع تاریخی استنباط می‌شود، حاکمیت ایران بر بحرین در اغلب موارد با اعمال زور و امور نظامی همراه بود. به نظر می‌رسد دور بودن بحرین از تسلط حکومت مرکزی ایران علی‌رغم این که همواره مالیات و خراج خود را به حکام جنوب ایران پرداخت می‌کرد و از همه مهم‌تر، ترکیب نژادی این منطقه از مواردی است که ادعای ایران در این خصوص را با دشواری همراه می‌کرد. ورود استعمار انگلیس به مناطق جنوبی ایران و خلیج فارس به دوره صفویه و رقابت این کشور با هم‌تایان استعمارگر اروپایی چون پرتغال، اسپانیا، هلند و فرانسه برمی‌گردد اما دخالت استعمار انگلیس در بحرین به بهانه از بین بردن دزدان دریایی و مبارزه با تجارت برده شروع شد و با قاچاق اسلحه به عشایر ایران و افغانستان و نیروهای واقع در عمان و همچنین حفاظت از منافع انگلیس در خلیج فارس و هندوستان ادامه یافت. پس از عقد معاهده سیاسی حاکم عرب بحرین با انگلیس، فصل تازه‌ای در روابط انگلیس و بحرین آغاز شد که تحت‌الحمایگی بحرین را در پی داشت. با کشف ذخائر نفتی در بحرین و کسب منافع حاصل از آن، حضور و نفوذ انگلیس در بحرین شدت بیشتری به خود گرفت و با دخالت‌های گاه و بیگاه خود زمینه‌های جدایی این بخش از کشور را فراهم نمود. ایران نیز به دلیل ضعف نظامی و اقتصادی و فقدان دیپلماسی سیاسی قدرتمند، نتوانست حاکمیت خود بر بحرین را حفظ کند. در نهایت نماینده ایران چاره‌ای جز این ندید که با ژستی دیپلماتیک و وطن‌دوستی در جلسه شورای امنیت

با اظهار این نکته که دولت متبوعش آرزومند سعادت مردم بحرین است و همچنین بایستی حقوق انسانی و اساسی مردم ایرانی‌الاصل بحرین محترم شمرده شود، استقلال بحرین را به رسمیت بشناسد. بدین ترتیب اعضای شورای امنیت سازمان ملل نیز در روز دوشنبه ۱۱ مه ۱۹۷۰ میلادی / ۱۳۴۹/۲/۲۱ شمسی با توافق آرا قطعنامه‌ای را که منجر به استقلال بحرین می‌گردید، تصویب نمودند و بحرین برای همیشه از ایران جدا شد.

منابع و مأخذ

آبراهامیان، یرواند، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی، محمدابراهیم فتاحی، نشر نی، ۱۳۸۳.

آقای، سیدداود، *ایران و سازمان‌های بین‌المللی*، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱. آوری، پیتر، *تاریخ معاصر ایران (از تأسیس سلسله پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد)*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، ج ۲، انتشارات عطایی، ۱۳۶۹.

اقتداری، احمد، آثار و شهرهای باستانی سواحل و جزایر خلیج فارس و دریای عمان، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۴۸.

۵۴

کشته خویش (مجموع پنج‌گانه مقاله)، انتشارات توس، بی تا. ابن بلخی، *فارس‌نامه ابن بلخی*، توضیح و تحشیه منصور رستگار فسایی، بنیاد فارس‌شناسی، ۱۳۷۴.

ابن رسته، احمد بن عمر، *الاعلاق النفسیه*، ترجمه حسین قره چانلو، تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۰.

الهی، همایون، *خلیج فارس و مسائل آن*، نشر قومس، ۱۳۷۰. حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله، *جغرافیای حافظ ابرو*، تصحیح صادق سجادی، مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۸.

دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، نشر نی، تهران ۱۳۶۸.

رایت، دنیس، *انگلیسی‌ها در میان ایرانیان*، ترجمه اسکندر دلد، انتشارات نهال، ۱۳۶۴. شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد، *مجمع الانساب*، تصحیح میرهاشم محدث، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.

طاهری، ابوالقاسم، *تاریخ روابط سیاسی و بازرگانی ایران و انگلیس*، ج ۲، انتشارات انجمن آثار ملی.

نقش استعمار انگلیس در جدایی بحرین از ایران

علم، امیراسدالله، یادداشت‌های علم، انتشارات مازیار، ۱۳۸۲.
مارکام، کلمنت، تاریخ ایران در دوره قاجار، ترجمه میرزا رحیم فرزانه، به کوشش ایرج افشار، انتشارات فرهنگ ایران، ۱۳۶۴.
محمود، محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، انتشارات اقبال، ۱۳۷۸.

مستوفی قزوینی، حمدالله، نزهةالقلوب، به سعی و اهتمام گای لسترینج، دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، نشر ناشر، تهران ۱۳۶۲.
نوایی، عبدالحسین، تاریخ روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۷.

نورائی، منوچهر و شفائی، سعید، امنیت خلیج فارس، گذشته، حال و آینده، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اسلامشهر، ۱۳۸۵.
نوگت، جفری، و تئودور توماس، بحرین و خلیج فارس، ترجمه همایون الهی، نشر قومس، ۱۳۶۹.

۵۵ ویلسن، آرنولد، خلیج فارس، ترجمه محمد سعیدی، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.
همایون کاتوزیان، محمدعلی، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، نشر مرکز، ۱۳۸۳.
هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پانوشتها

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تنکابن

- ۱- آوری، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۱۵۶.
- ۲- الهی، ۱۳۷۰، ص ۲۳.
- ۳- دینوری، ۱۳۶۸، ص ۶۹.
- ۴- دینوری، ۱۳۶۸، ص ۷۲ / ابن بلخی، ۱۳۷۴، ص ۱۷۱.
- ۵- دینوری، ۱۳۶۸، ص ۷۴.
- ۶- ویلسون، ۱۳۶۶، ص ۶۵.
- ۷- دینوری، ۱۳۶۸، ص ۹۶.
- ۸- دینوری، ۱۳۶۸، ص ۱۶۷ / ابن بلخی، ۱۳۷۴، ص ۲۷۱.

فصلنامه مطالعات تاریخی

- ۹- آوری، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۱۵۶.
- ۱۰- حافظ ابرو، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۱۷۱.
- ۱۱- مستوفی، ۱۳۶۲، ص ۲۳۴.
- ۱۲- شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳، صص ۳۱۵ و ۳۱۹.
- ۱۳- اقتداری، بی تا، صص ۵۳۰-۵۲۷.
- ۱۴- نوایی، ۱۳۷۷، ص ۸۲.
- ۱۵- همان، ص ۸۶.
- ۱۶- همان، ص ۸۸.
- ۱۷- همان، ص ۹۵.
- ۱۸- همان، صص ۹۸ و ۱۰۳.
- ۱۹- همان، ص ۱۰۹.
- ۲۰- همان، ص ۱۴۳.
- ۲۱- رایت، ۱۳۶۴، ص ۱۵.
- ۲۲- ویلسن، ۱۳۶۶، ص ۲۰۱.
- ۲۳- الهی، ۱۳۷۰، ص ۶۳.
- ۲۴- هوشنگ مهدوی، ۱۳۵۶، ص ۱۶۵.
- ۲۵- همان، ۱۳۵۶، ص ۱۶۶ / آوری، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۱۵۶.
- ۲۶- هوشنگ مهدوی، ۱۳۵۶، ص ۱۶۷.
- ۲۸- مهدوی، ۱۳۵۶، ص ۱۷۷.
- ۲۹- ویلسن، ۱۳۶۶، ص ۲۰۹ / ورهرام، ۱۳۶۸، صص ۲۰۵-۲۰۴.
- ۳۰- مهدوی، ۱۳۵۶، ص ۱۷۹.
- ۳۱- ویلسن، ۱۳۶۶، ص ۲۱۴.
- ۳۲- رایت، ۱۳۶۴، ص ۱۵.
- ۳۳- ورهرام، ۱۳۶۸، ص ۲۰۳.
- ۳۴- محمود، محمود، ۱۳۷۸، ج ۱، صص ۱۰-۵.
- ۳۵- این خاندان از نسل عرب‌های سنی بودند که از عربستان و از طریق کویت و قطر قبل از اینکه ادعای تسلط بر بحرین را داشته باشند به آنجا مهاجرت کردند. (جفری نوگت، ۱۳۶۹، ص ۷).
- ۳۶- مارکام، ۱۳۶۴، ص ۸۶ / مهدوی، ۱۳۵۶، ص ۲۷۹.
- ۳۷- مهدوی، ۱۳۵۶، ص ۲۷۹.
- ۳۸- الهی، ۱۳۷۰، ص ۶۷.
- ۳۹- دنیس رایت، ۱۳۶۴، صص ۱۴۲ و ۱۴۳.
- ۴۰- این فرقه در اواسط قرن هجدهم در عربستان ظهور کرد و بعدها به نام مؤسس آن (محمد بن عبدالوهاب از اهالی عینیه نجد) شناخته شد. آنها مورد حمایت دولت انگلیس بودند.
- ۴۱- قاسمی‌ها (جاسمی‌ها) قبیله‌ای بودند که در اواخر قرن هجدهم در مسندام، رأس الخیمه و سواحل امارات عربی متحده کنونی مستقر شده و با کمک نیروهای باقی مانده پرتغالی در منطقه فعال بودند. این قبیله به دزدی و غارت دریایی از خلیج فارس تا سواحل هند دست زده و از این راه شهرتی به دست آورده بودند.... دزدان دریایی که اغلب آن‌ها از قبیله قاسمی‌ها بودند طی سال‌های ۱۸۱۹-۱۷۹۷، حدود ۸۴ کشتی متعلق به ایرانی‌ها، عمانی‌ها، هندی‌ها و انگلیسی‌ها را در خلیج فارس و دریای عمان غارت کردند. (نورائی، ۱۳۸۵، ص ۴۲ / ویلسون، ۱۳۶۶، ص ۲۳۳).
- ۴۲- مهدوی، ۱۳۵۶، ص ۲۸۰.

27- Thomas Dorn ford.

۴۴- مهدوی، ۱۳۵۶، ص ۲۸۰ / الهی، ۱۳۷۰، ص ۶۹.

۴۵- ویلسن، ۱۳۶۶، ص ۲۸۳.

۴۶- دنیس رایت، ۱۳۶۴، ص ۱۴۲.

۴۷- مهدوی، ۱۳۵۶، ص ۲۵۱.

۴۸- مکی، ۱۳۶۲، ج ۵، ص ۸۰.

۴۹- دنیس رایت، ۱۳۶۴، صص ۱۴۳ و ۱۴۴.

۵۰- مهدوی، ۱۳۵۶، ص ۲۵۱.

۵۱- الهی، ۱۳۷۰، ص ۶۹.

۵۲- محمود، محمود، ۱۳۷۸، ج ۸، ص ۲۹۰.

۵۳- ویلسن، ۱۳۶۶، ص ۲۸۴.

۵۴- طاهری، ص ۲۶.

۵۵- دنیس رایت، ۱۳۶۴، ص ۱۴۴ / هوشنگ مهدوی، ۱۳۵۶، ص ۲۸۸.

۵۶- مهدوی، ۱۳۵۶، ص ۲۸۰.

۵۷- همان.

۵۸- ویلسن، ۱۳۶۶، ص ۲۸۴.

۵۹- همان.

۶۰- مهدوی، ۱۳۵۶، ص ۲۸۱.

۶۱- ویلسن، ۱۳۶۶، ص ۲۸۵.

۶۲- همان، ۱۳۶۶، ص ۳۱۰.

۶۳- دنیس رایت، ۱۳۶۴، ص ۱۴۶.

۶۴- آوری، ۱۳۶۹، ص ۱۵۷.

۶۵- این قرارداد بین عبدالعزیز بن مسعود (پادشاه حجاز) و انگلیس در ۲۰ مه ۱۹۲۷ بسته شد. در ماده دوم این قرارداد چنین آمده بود: «علیحضرت پادشاه حجاز و نجد و توابع آن ملتزم به تأمین روابط دوستانه و صلح آمیز با خاک کویت و بحرین می‌باشد». (آقای، ۱۳۸۱، ص ۶۸).

۶۶- آوری، ۱۳۶۹، ص ۱۳۴.

۶۷- آقای، ۱۳۸۱، ص ۶۸.

۶۸- همان.

۶۹- آوری، ۱۳۶۹، ص ۱۳۴.

۷۰- رجوع شود به اسناد منتشر شده موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی در خصوص بحرین، سند ۲ - ۱۷.

۷۱- آبراهامیان، ۱۳۸۳، ص ۳۰۱ - آوری، ۱۳۶۹، ص ۳۲۷.

۷۲- آوری، ۱۳۶۹، ص ۳۲۸.

۷۳- کاتوزیان، ۱۳۸۳، ص ۳۶۶.

۷۴- یادداشت‌های علم، ۱۳۸۲، ص ۱۵۰.

۷۵- همان، صص ۲۵۹ و ۳۱۵.

۷۶- همان، ص ۳۹۵.

۷۷- همان، ص ۳۷.



پروہشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی